فرج بعد از شدت

کرمانشاه کمتر از پژمیشل در دست روسها ماند.هجوم ناگهانی روس‏ با قوای زیاد و توپ و اسلحهء لازم در ماه جمادی الأولی گذشته جنگاوران‏ بی‏استعداد ایران را که برای جنگ جز نثار جان هیچ اسبابی نداشتند مجبور بعقب نشستن کرد و افتادن سنگرهای بید سرخ و قزوینه بدست‏ دشمن کار کرمانشاه و کرند را نیز ساخت.در پای طاق و میان طاق یک‏ مقاومت آخری کردند ولی نرسیدن کمک و مشغول بودن توجّه اردوی‏ دولت عثمانی بکوت العماره باعث آن شد که آن یک مشت ایرانی وطن‏دوست را پای قرار نمانده و تا قصر شیرین بازپس رفتند.و باز همّتی کردند و بر آن‏ شدند که با ناخن و دندان جلو توپ مسلسل را بگیرند و فرهادوار با تیشه‏ بلکه با سوزن کوه بکنند و برای مقصود شیرین خود یعنی سعادت وطن‏ قصری بلندپایه برافرازند و آخرین قطعهء خاک عزیز و مرزوبوم نازنین‏ خود را که باستیلای خرس معروض مانده اقلا نگاه دارند.قصر شیرین‏ هم دوامی نیاورد و زندگی بر وطن‏پرستان تلخ شد.

ما در شمارهء چهارم«کاوه»در موقعی که خبر افتادن کرمانشاه را با کمال تأسّف میدادیم گفتیم که این فقره نباید اسباب یأس و فتور خاطر وطن‏پرستان گردد،باید تا دم آخر زد و با دشمن هستی و همه چیز خود درآویخت تا ایرانی نیز در مجمع ملل حقّ دخول و سربلندی و در عالم حقّ‏ زندگی داشته باشد.مملکتی که بقدر بیست برابر بوئرها،چهل مثل کوه‏ سیاهیها(مونتنگرو)،دو برابر بلژیکیها،و چندین مقابل داغستانیها اتباع‏ شیخ شامل،و اقلاّ دو برابر افغانیها نفوس دارد و وسعت خاکش از سه‏ تا صد و پنجاه برابر خاک ملل مزبوره است با یک دسته قشون روسی‏ از دنیا برافتاده نشود و کشور خشایارشا که بقول یونانیان با سه ملیون‏ لشکر بیونان حمله برد امروز در مقابل یک گله خرس مسکوی‏ زبون نگردد.

این گفتار ما بیهوده نبود.ثبات قدم مدافعین وطن بالأخره کار خود را کرد و دورهء استرداد اراضی مغصوبه در رسید.اردوی عثمانی‏ بعد از فراعت از عمل کوت العماره و حسّ قرب روسها بخطّهء بغداد توجّه‏ خود را بیشتر از پیشتر بسوی ایران معطوف گردانیده و کمک مهمّی بقوای‏ ایرانی داد و بدین طریق دلاوران دو مملکت اسلامی برای استرداد دار الایمان کرمانشاه دوباره بقصر شیرین و کرند و هارون‏آباد و بالأخره بخود کرمانشاه هجوم آورده و بمقصود کامیاب شدند.از طرف دیگر در سمت‏ سنندج و بانه نیز قشون اسلامی پیش میرود و امید است که بتدریج‏ این پیشرفت دوام و شدّتی گرفته سایر ولایات اسیر شده را نیز نجات دهد.

ما نمیخواهیم در اهمیّت این پیشرفت حالیّه مبالغه کنیم و آنرا اسباب‏ امیدواری تامّه قرار دهیم لکن شکّی نیست که اگر تصرّف کرمانشاه دوامی‏ گیرد تأثیر مهمّی در ولایات دیگر ایران خواهد بخشید و دلهای شوریدهء ملّت که در زیر فشار روس هنوز در هیجان است بیشتر بجوش خواهد آمد.یک شکست کامل روس در یک جنگ مهمّی در آن صفحات کافی‏ است که نفوذ آن دولت را در ایران درهم شکسته و بواسطهء یک قیام‏ عمومی طوق اسیری وی برانداخته شود.با آنکه در ایران علم و معرفت‏ بدرجهء کافی منتشر نگردیده و مردم از دنیا و سیاست بقدر لزوم خبر ندارند و مخصوصا نتایج اسیری در دست فرنگیان را نمیتوانند درست ملتفت شوند باز کسی در ایران نیست که طرز تسلّط روسی و عواقب آنرا نفهمیده‏ و از وحشیگری آن قوم اهریمنی کاملا با خبر نشده باشد.در نتیجهء قتل‏ عامّها،شقاوتها،دارها،توپ‏بندیها،قشون‏کشیها که در هشت سال‏ آخری از طرف آن دولت در ایران واقع شده همهء مردم از صغیر و کبیر و برنا و پیر و دهاتی و شهری حتّی در نواحی رفسنجان و قرای بم،در تون‏ و طبس،در جاش و گوادر نیز معنی و ماهیّت زمختی روسی را فهمیده‏اند.عکس‏ جسد دار زدهء ثقة الاسلام و سایر شهدا از پیشروان ملّت در آذربایجان در همهء ولایات ایران دست بدست میگردد،غلغلهء توپ‏بندی بارگاه امام رضا علیه السّلام بگوش همه کس رسیده و لهذا هر ایرانی جاهل نیز بجز چند نفر صاحبان القاب بزرگ از اعلم الممالک و افضل الملک و خبیر الدّوله‏ و فیلسوف السّلطنه هیبت و دهشت استیلای روسی را فهمیده و لذّت استقلال را اگر هم نه از راه علم بوده از راه ظلم چشیده است.ولایات شمالی ایران‏ بقدر کافی نوع حکومت و تسلّط روسی را حسّا دیده و پریشان گشته.قتل‏ و حبس و تبعید و جلای وطن بزرگان و پیشروان و اهل معرفت آن ولایات، تسلّط اتباع شریر آن دولت بمال و جان و ناموس مردم و حکمرانی هریک‏ از آنها در آذربایجان و گیلان و خراسان،مداخلات بیجا از طرف قشون‏ روس در همهء امور مردم،دست‏اندازی بنوامیس مردم در تبریز،دزدی‏ و شرارت سربازان روسی و تجاوز آنان بر دکاکین و برداشتن هر چیزی که‏ دلشان بخواهد و کشتن و زخمی کردن صاحب مال در صورت دنبال کردن، تجاوز بر دین و آداب و باز کردن میخانها و فسق‏خانهای زیاد در هر رهگذر در ولایات متصرّفه،هتک احترام مساجد و معابد،غصب خانهای مردم‏ و عمارات ملّی برای اقامت سربازهای روسی،و هزاران هزار جبر و جور در دهات و بلاد و بدتر از همه کوچانیدن«موژیک»های روسی از داخلهء روسیّه بایران و دادن دهات و اراضی ایران بآنها و ساکن نمودن آنها در خاک ایران که مقدّمهء روسی کردن ایران است،این ظلمها پیمانهء ایالات‏ شمالی را لبریز کرده و ولایات مرکزی و جنوبی را نیز از ستم‏کشی برادران‏ خود متأثّر و از حکومت هول و هراس روسی مرعوب ساخته است.

اینک همهء ایرانیان میدانند که اگر بدبختانه این استیلا و تسلّط فعلی‏ روسی که از چند سال باین طرف شروع کرده مداومت کند و تیرش بسنگ‏ نخورد طولی نخواهد کشید که ایران را نیز مانند تاتارستان شمالی و جنوبی‏ و داغستان و ترکستان روسی کرده ابتدا آبادیهای مهمّ و مراکز شهرها و عمارات‏ عالیه و تجارتخانها و صرّافخانها و کارخانها و مدارس و ادارات و معادن و صنایع‏ و پست و تلگراف و گمرک و دیوانخانه و غیره بدست روسی‏نژادان درآمده‏ و اهالی بومی کم‏کم بخارج شهرها عقب کشیده و روزها برای جاروب‏کشی‏ کوچه و دست‏فروشی و کفش پاک کنی و فعلگی و حمّالی و درشگه‏چی‏گری‏ بشهر آمده شبها بکاشانهای خود در محلاّت بیرون شهر میخزند و منظرهء شهرها در شبها شهرهای روسیّه را مینمایاند.بعد در کنار هر شهر بزرگی‏ هم بیکی دو فرسخ فاصله بنای شهر تازهء مثلا باسم«نوویه ایسپاگان»(یعنی‏ اصفهان تازه)و«نوویه تیگران»(یعنی طهران تازه)و کاملا بترتیب‏ و شکل شهرهای روسیّه نهاده و فقط مقیمین روسی را در آن‏جا میدهند و بتدریج از مواظبت شهر قدیم صرف نظر میکنند.شهر نو متدرّجا رو بآبادی و تاریخی مملکت هم اسم روسی میدهند و بنام یکی از سلاطین و بزرگان‏ خود مینامند،دار ابجرد را مثلا نیکلایوپول و خسروآباد را یکاترینوگراد میکنند چنانکه گنجه را یلزاوتپول نمودند.بعد شروع میکنند بشدّت دادن‏ مهاجرت اجباری و رعایای حیوان‏صفت روسی را گلّه‏گلّه صد هزارها بداخلهء ملک کیان سوق داده و بتدریج ببهانهای مختلف و عنوانات خوف‏ و شورش و غیره رعایای اصلی و بومی کشور را بداخلهء روسیّه میکوچانند که‏ آنها نیز آنجا روس شوند و بدین طریق مسافرین کاروان نظامی هندوستان‏ خود را از حیث خطّ رجعت و پشت اردوی خود فارغ البال میسازند. اجبار و اکراه مردم بتبدیل دین و مصداق یخرجون من دین اللّه افواجا شروع میشود(چنانکه در قازان و اورنبورگ)و مبشّرین مسیحی با سر نیزه انجیل مسکوی را(که احکامش مقتضی آنست که«هر کس بروی راست‏ تو سیلی زد1»نه آنکه«روی چپ خود را برگردان‏1»بلکه آن شخص را با تمام طایفه و خویشاوندانش بکش و خانه و املاکش را ضبط و غارت کن‏ و خانه را با موادّ منفجره و نارنجک بپاشان و شهر یا ده را بیک جریمهء هنگفتی‏ محکوم کن و در صورت تخلّف با توپ بکوب،و«هر کس قبای تو را خواست‏1»نه آنکه«عبای خود را نیز بالای آن بده‏1»بلکه با تازیانه آن‏ شخص را تأدیب کرده و اگر جسارتی کرد با شش‏لول بکش،چنانکه‏ متّحدین امروزهء روس در مصر در حادثهء دنشوای در سر صید یک کبوتر عدّهء کثیری از مصریان را بدار زده،حبس ابدی کرده،تبعید نموده و انواع‏ مجازاتهای دیگر دادند)در مملکت مانی و زردشت وعظ و تبلیغ کنند و عبادت«ایقون»ها و تماثیل مذهب پراوسلانی را بجای توحید و تنزیه‏اسلام بگذارند.قانونی را که در قفقاز و سایر ولایات مسلمان‏نشین‏ روسیّه جاری است که بمقتضای آن تا مسافت معیّن از هر کلیسا میخانه و فسق‏خانه و مسجد نتوان بنا کرد و حرمت قرق کلیسا را باید بدین‏ طریق رعایت نمود در ایران نیز اجرا کنند،قبور بزرگان را اصطبل سازند و آثار پیشینیان را براندازند(چنانکه قبر نظامی گنجهء را در گنجه انبار کاه‏ کرده‏اند)،و بدین طریق خواهند اثبات کنند که همهء این ممالک حقیقة روسیّه است.در«کلوب»ها(محافل)اعلانی را که در محافل پترسبورگ‏ رایج است بیاویزند که سگ و تاتار(در زبان عامّهء روسی همهء مسلمانان را تاتار گویند)حقّ دخول بمحفل ندارد.مدارس ملّی را غدغن سازند و تحصیل زبان روسی را اجباری،زبان و دین و آداب و ادبیّات و تاریخ ملّی‏ و بومی را بتدریج بقوانین مختلفه و بهانها و اعمال عمدی غیرصریح اهمال‏ کنند،معلّمین این شعبه‏ها را در مدارس از جاهلترین اشخاص بلکه عوامّ‏ صرف انتخاب کنند و بحیلها و ترتیبات عجیبی از یک طرف و رشوهء پولی‏ و منصبی و انواع تشویقات و تحذیرات و گذاشتن قوانین مرجّحه از طرف‏ دیگر مردم را بقبول ملّیت و دین و آداب و زبان روسی مجبور سازند و همهء احکام جزیه و ذلّت و مسکنت اعصار قدیمه را بر بومیان ملیّت‏پرست بار کنند. کتب و نشریات بومی را بشدّت نظارت و تفتیش(سانسور)کنند و بواسطهء حذف و ابدال و تصرّفات بی‏اندازه و جلوگیریهای سخت چیزی از زبان‏ فصیح و ادبیات ملّی نگذارند،و حتّی در کتب دینی مداخله کنند و یک اصول‏ دین و فروع دین سفارشی روسی از ماشین نظارت روسی بخورد مردم‏ مسلمان بیرون دهند،چنانکه فرانسها در الجزایر قرآن را خواستند جرح‏ و تعدیل کرده بعضی از آیات را از قبیل آیات جهاد و غیره حذف کنند و بواسطهء بزرگی اشکال این اقدام معوّق ماند.اینک در همهء الجزایر یک تأسیس علمی اسلامی نیست،نه مدرسهء نه کتابخانهء نه کتابفروشی‏ اسلامی،در مدارس آن مملکت معلّم زبان عربی غالبا یک فرانسوی است‏ که زبان عربی را خوب نمیداند،مدارس روحانی خراب و مغشوش و نزدیک‏ بانقراض و در زیر نظارت فرانسها،در آن ممالک افریقای شمالی که پنج‏ شش قرن پیش مراکز علوم و معارف اسلامی بود وصیت دار العلم‏ قیروان و طنجه عالم را گرفته و امثال ابن خلدون و ابن بطوطه بوجود آورده‏ بود اینک معالم علم منطقی شده و بحدّی وادی خاموشان گشته که این انحطاط و اضمحلال علم و ادب چند سال پیش نظر یک مستشرق فاضل فرنگی را که‏ در آنجاها بوده زده بود زیرا مشارالیه در قسطنطین که از بزرگترین‏ مراکز آبادی الجزائر است در پی تفتیش کتب عربی بود و در تمام آن شهر هیچ کتابفروش کتب عربی پیدا نکرد مگر یک دکّان کوچک که آن هم‏ متعلّق بیکی از مبشّرین مسیحی بود که ترجمهء عربی تورات و انجیل را میفروخت!

بلی اینست معنی تسلّط روسی و سایر هم‏مسلکان فرنگی او که مقلّد مجتهدین پترسبورگ و محرّرین«نوویه و رمیا»هستند.آن نامهء سیاه که‏ رسالهء عملیّهء درباریان روس است از ابتدای تأسیس خود تا امروز مرتّبا یک اصول اساسی معیّنی را پیروی میکند و آن اینست که در قلمرو حکومت‏ روسیّه غیر از روس نژادی و ملّتی نیست و همه باید روسی شمرده شوند و روس شوند و در خارج مملکت روس نیز هر جا که منافع روس است باید با سر نیزه پی آن رفت و هر نقطهء که خون روس ریخته شد ابد الدّهر جزو لاینفکّ روسیّه است،ابراز شدّت و مرعوب داشتن و قصّابیهای هولناک‏ از ارکان تعلیمات این رسالهء اعتقادات روسی است.در حادثهء نزاع در تبریز میان بومیان و قشون روسی و تجاوز وحشیانهء آنها بر مردم در محرّم سنهء 1330«نوویه و رمیا»نوشت که در این موارد انسانیّت حقیقی‏ خواستار وحشیگری است باید همهء شهر مسئول گرفته شده و بشدّت مجازات‏ و جریمه شوند.یک قزّاق روسی در تبریز که شرف خبرنگاری این‏ جریدهء شوم را نیز داشت در یک مقالهء بشدّت تأکید و تشویق میکرد حکومت روس را بر آنکه لگزیها و اوستهای(آستینها)داغستان را که در موقع جنگ با عثمانی خطری برای دنبالهء اردوی روس میباشند بداخلهء روسیّه کوچانیده و بجای آنها اهالی آذربایجان را بداغستان و اهالی داخلهء روسیّه را بآذربایجان بکوچانند.

ایرانیان عوامّ اگر این مقالات را نخوانند اقلاّ بواسطهء تردّد بقفقاز و ترکستان و داغستان اجرا شدن فعلی این اصول را در آن ممالک می‏بینند. هر ساله صد هزاران عمله و کاسب ایرانی بروسیه میروند و تنها در شهر باکو از پنجاه الی هشتاد هزار ایرانی کار میکنند.همهء اینها اصول جوز خانمانسوز روس را میبینند که در مقابل آن همه ظلمهای بیحدّ و مالیاتهای بیحساب‏ درجهء تربیت بومیان قفقاز درصد سال گذشته بیشتر از دهاتیان ایران‏ نشده که سهل است خیلی هم پائین‏تر آمده است زیرا ترتیب معارف ممالک‏ متصرّفی عمدا بیک طوری چیده شده که در زبان روسی و تعلیم علوم در آن زبان قسمت خیلی کمی از مردم بهرهء جزئی می‏برند و امکان وصول‏ بمدارس عالیه برای ایشان عملا نیست.در همهء قفقاز و ماوراء قفقاز یک‏ دار الفنون موجود نیست حتی عدّهء مدارس روسی نیز خیلی کم است‏ و در دهات با وجود غدغن سخت بودن مکاتب ملّی و اسلامی حتی تعلیم‏ الف با مدرسهء روسی هم جز در چند ده یکی نیست بطوریکه در زمستان‏ و تابستان اطفال دهات مجاور دوردست نمیتوانند بآن یگانه دبستان ابتدائی‏ بروند و اگر هم بروند پس از سالها تحصیل زبان ملّی خود را یا مقدّمات‏ ابتدائی علم را یاد نگرفته و فقط قدری زبان روسی فرا میگیرند.از آنطرف‏ مدارس ملّی و تعلیمات بومی سخت ممنوع است و آنچه از طرف ایران و عثمانی‏ هم از معارف و تربیت ملی نشر کند راهش بسته است زیرا در پستخانها و گمرکخانهای سرحدّی دخول کتب علمی و ادبی فارسی و عربی و ترکی‏ که وسیلهء انتباه تواند شد ممنوع و فقط کتب دعا و رمل و جفر و فال و طلسمات‏ و خرافات مجاز است.باین ترتیب مردم از تمدّن و آداب بومی و قدیم‏ خود و از تاریخ ملیّت خود بیخبر مانده خیال میکنند که واقعا گنجه‏ و گمری و شکّی را(که حالیّه یلیزاوتپول و الکساندروپول و نخو مینامند) اجداد روسیان بنا کرده‏اند و شعر را پوشکین‏1و لرمنتوف‏2و تورگنیف‏3 ایجاد و اختراع کرده و نام بزرگی در دنیا مخصوص پتر رومانوف است‏ و بخارای جدید و سمرقند جدید همواره تالی بهشت شدّاد و مبانی قوم عاد و بخارا و سمرقند کهنه همه وقت کثیف و مخروبه بوده است،«آریتمتیقا»1 و«آلگبرا»2و«آسترونومیا»3از علومی است که هوش خارق العادهء روسیان«مالاگان»و«موژیک»اختراع کرده و رصدخانه در سمرقند و مراغه نبوده و برای اوّلین مرتبه در کیف پیدا شده است.

تمامی این اوضاع تسلّط بلای روسی را مردم ایران نه از راه علم بلکه‏ بحسّ و سلیقه یا شعور طبیعی میفهمند و نتایج آنرا میسنجند اینست که ما ایمان‏ کامل داریم بر اینکه یک ضربت قطعی بر قوای روس در شرق مانند ضربت یوم خندق باعث نجات شرق و قیام ستمزدگان و احیای عظام رمیمهء ملل اسیر و مقهور تواند شد.یک مبارزهء جدّی قطعی مانند غزوهء میوند (در افغانستان)و ترانتون‏4(در آمریکا)و قوصوه(در سربستان‏ سابق)شالودهء کاخ عظمت و هیبت مغولهای عصر حالیّه و ایلغاریان وحشی‏ ساحل نوارا درهم خواهد پاشید،آنگاه جانشینان تاتار خونخوار قدیم از آسیای غربی رانده شوند و روز کیفر و انتقام در رسیدده دل پر خون‏ شرق از تذکار مظالم روسی بجوش آمده و خرس تشنه را بظلمات قبچاق‏ و آرخانگل عقب رانده حسرت دریای آزاد را در دل او خواهد گذاشت.

همهء این خیالات و امیدهاست که پیرامون دخول فاتحانهء قشون اسلامی‏ بقبّة الاسلام کرمانشاه،مرکز ایران غربی،جمع شده و پروانه‏وار دور این شمع امید میگردد و در پیشرفت بالنّسبه جزئی فتح کوت العمارة و برداشتن یک قدم بسوی کرمانشاه امیدهای دوری در نظر جلوه میکند و آزادی و نجات شرق و اسلام از اسیری بخاطر میآید.بلی چنانکه گفتیم‏ بواسطهء همین فتح این امید بما بازمیگردد که کرمانشاه(که اسم بهرام‏ چهارم پادشاه ساسانی را دارد و یادگارهای قدیمی رؤیا مانند از عظمت‏ و عزّت و شوکت و سطوت قدیم ایران از سلطنت بهرام و طاق بسطام، از خسروپرویز و اسب وی شبدیز و معشوق وی شیرین و رقیب وی‏ فرهاد،از داریوش و حکمرانی او بر 23 مملکت دنیا و مقهور ساختن او یاغیان و سلاطین سرکش را و رجزخوانی با افتخار وی بر فراز کوه‏ بیستون که برای اخلاف نقش کرده،در خاطرها بیدار میکند)همینطور کرمانشاه خواهد ماند و به ایوانگرود مبدّل نخواهد شد.این اسامی، این آداب،این لغات،این یادگارها،این عادات،اساس و روح ملّیت‏ است و روح ملّت بدانها علاقهء محکم دارد.

در این اوقات جنگ جهانگیر دلهای مردم دنیا از حیث استقلال ملّی‏ و آمال سیاسی خود در تزلزل است،این اوقات است که همهء آن پیش‏ آمدهای بدبختی که در صورت باختن کار روی میدهد پیش چشم میآید و تقدیرات ملل بدبختی که با ما همجوار و همکیش بودند در نظر مجسّم‏ شده تاریخ درهم شکستن بنای ملیّت آنها از نظر میگذرد،نفوذ و هضم‏ تدریجی و غیرمحسوس که فرنگیان در ازمنهء اخیره دستور مملکت‏گیری‏ (1)علم حساب یا ارثماطیقی

(2)الجبر و المقابله

(3)علم هیئت و نجوم

(4) Trenton

خود نموده و برای احتراز از غوغا و خونریزی و بیدار کردن‏ ملل کوتاه‏نظری که تنها وقایع روزانه را می‏بینند و از مقایسه‏ و استنتاج وقایع و تصوّر محیط توالی وقایع پنجاه و صد ساله در یک نظر عاجزند آن طریق را اختیار کرده‏اند هرچند که در روش روسی باز سریع السّیر است با اینهمه در زمان صلح چندان بنظر نمیزند و در این نوع هنگامهای‏ پرآشوب و دهشتناک است که همهء آثار این روش مخصوص سیاسی تجلی‏ میکند.در یک نظر میبینیم که سه قرن پیش روسها بقدری از ایران‏ دور بودند که ممالک و ملل بزرگ میان آنها و مملکت ما واقع بود در این‏ مدّت طوفان سیل روسی بتدریج ممالک ولگا و تاتارستان را کاملا استیلا و هضم نموده و قریم(تاتارستان جنوبی)و داغستان و گرجستان و قفقاز و ولایت چرکس را از یکطرف و بخارا و خیوه و سمرقند و تاشکند و مرو را از طرف دیگر استیلا کرده یأجوج و مأجوج ظلمات شمالی از باب الأبواب‏ دربند نیز در گذشته ایالات ایروان و گنجه و باکو و قراباغ و شیروان را از ایران،و قارص و باطوم و غیره را از عثمانی انتزاع کرده و بحدود اردبیل‏ و تبریز رانده‏اند.بعد می‏بینیم بواسطهء یک بهانهء جزئی که در ربیع الثّانی‏ 1327 بدست آوردند دو سه هزار سرباز به تبریز روانه کردند،و طولی‏ نکشید که همان سپاه«مستحفظ قونسولخانه و اتباع خارجه»مثل مور و ملخ‏ در دهات و نواحی تبریز منتشر شدند و هفته بهفته ماه بماه معامه‏شانرا با مردم و در امور داخلی مملکتی تغییر و شدّت دادند و بر مداخلات‏ و تسلّطشان افزودند و در حقیقت شروع بحکومت کردن نمودند.در اندک‏ زمانی بنواحی ارونق و انزاب ببهانهء حفظ املاکی که در اجارهء اتباع روس‏ است رفتند،بعد پنجاه نفری بارومیه برای«حفظ قونسولخانهء»آنجا فرستادند، بعد بخوی و سلماس رسیدند،بعد در ماکو پیدا شدند،کم‏کم محافظین‏ قونسولخانهء اورمیه زیادتر شدند،در خوی قونسولخانه بنا شد،بسلماس‏ عامل روسی رفت،در خلخال و سراب ببهانهء دیگر منتشر شدند،بدهخوارقان‏ و مراغه قدری قشون فرستادند،به یکانات و گرگر و علمدار رفتند و در مرند تأسیسات دائمی نهادند،عدّهء ساخلو همه جا دو و سه و پنج و ده برابر زیادتر شد امّا بتدریج،بیک بهانهء دیگر باردبیل قشون وارد کردند و کم‏کم باطراف اردبیل و مشکین و نمین و آستارا و طالش‏ و گالش قشون‏کشی کردند،بعد با حسینعلی خان گالش درافتادند،بسر گالشیها قشون کشیدند،دهات آستارا و خصوصا ورمین را قتل عام‏ کردند،از راه دیگر بحوالی زنجان و ولایت خمسه رسیدند،در همان‏ اوان قدری قشون هم بخراسان بردند،سه ماه بعد از آوردن قشون‏ بتبریز چهار هزار سرباز ببهانهء حملهء مجاهدین بطهران بقزوین فرستادند و بدین طریق رشت و سایر نقاط گیلان را بتدریج استیلا کردند،بکرگانردو لشکرکشی کردند و جنگها نموده قتل و غارتها کردند،بفومن و لنکرود سرباز فرستادند،کم‏کم قشون کفایت نکرد و پی‏درپی قشون تازه وارد نمودند و بتدریج دیگر حساب آن از دست هرکس در رفت،گاهی محض‏ اغفال قدری پس میفرستادند،دویست نفر روانه میکردند و بعد دو دفعه‏ هر بار سیصد نفر مثلا وارد میکردند،بعدها قدری قشون باستراباد و مقداری زیادتر بمشهد و قوچان و اندکی بمازندران آوردند،و تقریبا تمام‏ ولایات شمالی یعنی آذربایجان و خمسه و گیلان و مازندران و استراباد و خراسان‏ و قزوین را استیلا کرده بتدریج سریع ولی بدون جنگ و بطور غیرمحسوس‏ مشغول استحکام ریشهء تصّرف خود در این ولایات و هضم آنها شدند، از یکطرف هم شروع بکوچانیدن مهاجرین روسی بحوالی اورمیه و ماکو و استراباد کرده فقط در یکسال(1330)بیشتر از صد هزار«موژیک» روسی باین ولایات کوچانیدند و دولت ایرانرا مجبور بتغییر مادّهء استملاک‏ اتباع روسی در اراضی ایران از عهدنامهء ترکمن‏چای کردند،و از یک‏ طرف بلافاصله و متوالیا بصدمات سیاسی و حملات و تهدیدها و اتمام حجّتها و سختگیریهای مالی و سیاسی و اشکالات و زجرکشی دولت را از پا انداخته‏ مشغول قبض روح او شدند.سیل استیلای روسی در قزوین توقف‏ کرده بود و دائما پی بهانهء بود که فراتر برود و بسمت جنوب گراید.در این زمان جنگ ببهانهء جنگ با وطن‏پرستان ایران بقم و عراق و کاشان‏ و اصفهان و همدان و نهاوند و کرمانشاه و قصرشیرین و ملایر و تویسرکان‏ رسید و نصف بیشتر معمورهء ایرانرا درگرفت.و چون همهء اینها را در یک نظر بنگریم می‏بینیم که«مستحفظین قونسولخانهء تبریز و اتباع خارجه‏ در آن شهر»در کمتر از هفت سال در حدود لرستان و فارس مشغول‏ محکم ساختن مقام خود هستند.

در نتیجهء همهء این بیدادهاست که خون و عروق و اعصاب و رگ و پوست و استخوان هر ایرانی و ایرانی‏نژاد و هر مسلمان شرقی با کینهء روس و حسّ انتقام‏جوئی پر شده است.اهریمن این ملک روس است‏ و هر ایرانی بیکی از طرق عدیده و هزاران نوع ظلم و اجحاف روسی این‏ حقیقت را دریافته است و بر روی همین حسّ جبلّی است که ما پایهء امید خود را بقیام عمومی ایران در اوّلین شکست مهمّ روسی میگذاریم.

اسناد این حسّ تمیز دشمن خود بایرانی-که هر حیوانی حتّی سگ‏ دارای آنست و در دخول بی‏اذن بیگانه بخانه عوعو میکند-بی‏اساس‏ و از خودپسندی نیست.همچنانکه دشمنان ایران اگر امید خود را در تسلّط بر ایران از روی اخلاق همین مشت تن‏پروران ملقّب و امیر الأمراهای خودخواه که اغلب در رکاب«شاه شهید»یا«شاه مرحوم» کوچهای فرنگ را نیز دیده‏اند میزان بگیرند بزودی گول خوردن خود را خواهند فهمید همان‏طور دوستان ایران نیز اگر میزان اشتراک ایرانی را در دفاع وطن و کمک بمتّحدین اروپائی خود از تقاعد و سنگینی و جبن‏ و تردّد حضرات اجلّ طهرانی قیاس گرفته و اجر دهند بسا بی‏انصافی‏ خواهد بود.ایرانی در نطع شطرنج بازی دفاع وطن همه چیز خود را از پیاده و سواره آورد بجز شاه کوچک خود را که آن هم یک اسم بیشتر نیست و یقینا دل او با رعایای مجاهد و جانفشان خود بوده و فقط از رعب‏ احاطهء روس بپایتخت مات شده بود و حرکت نکرد.سزای ایرانی آن‏ نیست که با وجود جنگیدن با تفنگ کهنه و بی‏ذخیرهء لازم و بی‏توپ او را بی‏همت حساب کنیم.غایة الجود بذل الموجود.

وقتی که یک ملّت اسیر میشود

شاید در میان هموطنان ما کسانی باشند که چون از ترتیبات عالم چنانکه‏ باید مسبوق نیستند و نظریّاتشان ساده و بی‏بنیان است از روی کمال‏ خیرخواهی و ایران‏دوستی تصوّر نمایند که نفع ایرانیان در این است که‏ اختیارات خود را بدست بیگانگان بدهند و حالا که خود نمیتوانند در راه‏ ترقّی و آبادی قدمی بردارند اقلاّ دیگران را مانع ترقّی دادن ایران نگردند. و از آنجائی که شنیده یا دیده‏اند که هندوستان و قفقاز و مصر و ممالک دیگری‏ که در تصرّف دول اروپائی درآمده‏اند دارای رشتهای خطّ آهن و کوچهای‏ قیرفرش و تماشاخانها و قهوه‏خانها و مراکز عیش و حال و لولهای آب زلال‏ و اغلب خورده‏کاریهای تمدّن هستند با خود اندیشه نموده که چه عیبی دارد ایران ما هم در زمرهء این ممالک باشد.مگر تا کی باید گردوخاک خورد و آن ناپاک نوشید و بی‏آبروئی کشید.باید گذاشت این فرنگیها بیایند و کمی‏ این آب‏وخاک بی‏صاحب را سروسامانی بدهند،آخر مردم بیچاره از دست رفتند،رعیّت از پا درآمد،همهء دنیا در راحت و آسایش است جز ما یک مشت بدبخت که از یک طرف دزدمان میزند و از طرف دیگر داروغه.بلی حتما صلاح ایران در این است که با مژگان خاک راه‏ اروپائیان متمدّن را روفته و بالای چشم خود جایشان دهیم.و هموطن‏ محبوب ما برای اینکه در دلش هیچ حرمان و ندامتی نمانده باشد محرمانه بخود میگوید:وقتی که مملکت ما هم از پرتو تمدّن اروپائیان ترقّی کرد و کسب‏ مقامی نمود و ادارات کشوری و لشکریمان منظّم شد و چرخ آبادی و امنیّت‏ براه و آبهای کشمکش و انقلاب از آسیاب افتاد و دیدیم که دیگر کار را آموخته‏ایم و نیازمند برهنمائی دیگران نیستیم یک روز بطور ناگهانی قوای‏ منظّم شدهء خود را که همه اهل ایرانند و دوستدار آب‏وخاک آن آماده‏ نموده و عذر میهمانهای خود را میخواهیم!و با این‏گونه اندیشها و صغری‏ و کبریها کار را آسان نموده و خود را متقاعد مینماید که هان اینست یکتا راه‏ نجات ایران و یگانه طریق نیکبختی ایرانیان.و از آن پس خدمت حقیقی را در این میپندارد که سر تسلیم پیش افکند و حتّی المقدور هموطنان نادان‏ دیگر خود را نیز از خر شیطان استقلال‏طلبی پیاده کند و بأسرار ترقّی‏ و نکات آبادی حقیقی ملک رهنمونشان گردد.

در این مقاله روی ما باین گونه هموطنان عزیز است که بیک قسمت‏ بزرگی از ابناء جنس خود شرف و برتری دارند چون از همین خیالات‏ و تفکّراتشان معلوم است که اقلاّ در فکر وطن نیاکان و مرزوبوم مقدّس‏ ایران هستند،شوری در سر و آرزوئی در دل دارند و مانند هزارها برادران دیگر خود فقط در بند بیرون بردن گلیم خود از آب نیستند و در بارهء کارهای وطنی بجملهء نامیمون«ای بابا ما را باین کارها چه»معتذر نمیشوند.و این هم تکلیف روزنامهای ایران بود که این‏گونه ایرانیانی را که تقصیرشان فقط در ساده‏لوحی و بیخبری از اوضاع عالم و از حقایق